

## زبان روزمره و منزلت اجتماعی در ایران

# جهان نمادین ایرانیان

پرویز اجاللی

عضو هیئت علمی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی



- زبان، منزلت و قدرت در ایران

- ویلیام بی من

- رضا ذوقدار مقدم

- نشر نی

- ۱۳۷۸، ۳۰۴ صفحه، ۱۶۵۰ نسخه، ۲۲۰۰ تومان

که اعضای آن جامعه برای بیان نظرات خود در مواجهات رو در رو آن را به کار می‌گیرند. ضرورت شناخت این اصول و قواعد مشخص به زبان‌شناس اجتماعی حوزه وسیعی برای کار می‌دهد که از آنچه روزگاری رشته شخصیت و فرهنگ خوانده می‌شد و میان انسان‌شناسی و روان‌شناسی مشترک بود و به روشهای تربیت فرزند و مباحثی مثل منش ملی می‌پرداخت شروع می‌شود و تا بحثهای بسیار تخصصی مطالعه مقایسه‌ای زبانها و گونه‌های مختلف زبانی امتداد می‌یابد و به بحثهای جدیدی مثل تحلیل گفتمان می‌رسد.

بدیهی است که کاوش در چنین حوزه پیچیده‌ای از هر پژوهشگری برنمی‌آید و نیازمند توانایی عالی برای مشاهده توأم با مشارکت در زندگی جامعه‌ها و فرهنگهای گوناگون است، بر سبیل اتفاق نگارنده نویسنده کتاب را شخصاً می‌شناسد زیرا در سالهای پیش از انقلاب در دانشگاه شیراز برای مدتی دانشجوی ایشان بوده است. دکتر ویلیام بیمن یا آن طور که ما دانشجویان آن روز بخش عمران ملی دانشگاه شیراز، ایشان را می‌شناختیم «بیل بیمن» از همه استادان خارجی آن روز دانشگاه بهتر فارسی صحبت می‌کرد و در ایجاد ارتباط با مردم بسیار موفق بود. ترکیب انرژی پایان‌ناپذیر او در کار میدانی و علاقه‌ای که به فرهنگ و جامعه ایران داشت از او پژوهشگری توانا و معلمی موفق ساخته بود. وقتی که حدود ربع قرن بعد از زمانی که من دانشجوی ایشان بودم، معرفی و نقد ترجمه یکی از کتابهای او، از طرف کتاب ماه علوم اجتماعی به من سپرده شد، با دقت به مطالعه کتاب پرداختم و از خواندن آن لذت بردم

زبان، منزلت و قدرت در ایران کتابی است در زبان‌شناسی اجتماعی. موضوع این علم، که بین زبان‌شناسی و انسان‌شناسی قرار می‌گیرد و در ایران کمتر شناخته شده است، تعامل میان زبان و زمینه‌ای است که زبان در آن به کار می‌رود. زبان‌شناسی اجتماعی از دهه ۷۰ میلادی شناخته شده و با رشته جامعه‌شناسی زبان همزاد است، به طوری که برخی این دو را یک رشته به شمار می‌آورند. اگر از منظر تقسیمات رشته جامعه‌شناسی به موضوع بافت کاربرد زبان نگاه کنیم نیز جامعه‌شناسی زبان همسایه جامعه‌شناسی فرهنگ و یا شعبه‌ای از آن خواهد بود که در دو دهه اخیر رشد بسیار کرده است. البته این حوزه معرفتی بستگان و خویشان دیگری نیز در حوزه زبان‌شناسی و فلسفه دارد که اشاره به همه آنها در اینجا لازم نیست.

زبان‌شناسی اجتماعی به عنوان علمی که همبستگیهای میان زبان و جامعه (یا زبان و فرهنگ) را مورد مطالعه قرار می‌داد، توسط گامپرز و هایمز حوزه دقیق‌تری را موضوع کار خود قرار داد و آن حوزه «توانمندیهای ارتباطی» است، یعنی آنچه گوینده هر زبانی باید بداند تا بتواند در شرایط یا بافتی فرهنگی معنی‌دار از لحاظ فرهنگی ارتباط مؤثر برقرار کند و برای رسیدن به این توانایی باید پویایی مراددات میان فردی را به خوبی درک کند. برای درک ظرفیتهای ارتباطی فرهنگها و جوامع چیزی بیش از مطالعه زبان به مثابه نظامی از علائم لازم است. زبان‌شناس اجتماعی بر این باور است که هر اجتماع و فرهنگی مجموعه مشترکی از اصول و قواعد تعامل مخصوص به خود دارد

# تعارف می تواند غیر از تأکید بر منزلت افراد، کارکردهای دیگری از قبیل تأکید بر روابط دوستانه، ایجاد فضای دلپذیر، احترام آمیز و خوشایند برای روابط انسانی، تقویت روابط برابر متقابل، تنظیم رابطه میان نسلها و جنسها و جلوگیری از پرخاشگری و خشونت و به طور خلاصه تقویت همبستگی اجتماعی داشته باشد

و می توانیم بگوییم که موضوع کتاب کاملاً بدیع و برای ما ایرانیان بسیار جذاب است. زیرا نکاتی را درباره فرهنگ ملی ما مطرح می کند که همه ما به آنها عادت کرده ایم و به همین جهت از آنها به سادگی می گذریم و شناخت درستی از آنها نداریم. در این یادداشت ابتدا خلاصه ای از اصلی ترین مباحث مطرح شده در کتاب را می آورم و سپس به نقد آنها خواهم پرداخت.

۱. هر جامعه ای از مجموعه مشتری از اصول و قواعد تعامل برخوردار است که در برخوردهای رو در رو به کار می رود. این قواعد به دو دسته تقسیم می شوند: اول قواعد تجویزی یا هنجارگذار (normative) که نقش آنها تقویت و تحکیم وضعیتی است که طرفین تعامل، عادی و قابل انتظار می پندارند. افراد جامعه با پیروی از قواعد تجویزی، موقعیتهای مناسب و قابل اطمینان و پیش بینی پذیر به وجود می آورند و کنش و گفتار خود را با موقعیت و شرایط و انتظارات و عرف سازگار می سازند. این قواعد در واقع در این بیت شعر خلاصه می شوند که می گوید «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد»، این قاعده را مؤلف قاعده «تناسب» می خواند. اما قاعده تناسب به تنهایی اثربخشی گفتگو یا تعامل را تضمین نمی کند. دسته دوم قواعد تعامل در هر جامعه ای قواعد مربوط به «کارآیی» هستند که از مجموعه ای از «عدولهای کارآ» تشکیل می شوند.

شخص تعامل کننده برای تأثیرگذاری بیشتر از اصل تناسب عدول می کند. اما این عدولها اهداف مشخص دارند و هدف از آنها تغییر شرایط حاکم بر تعامل به نحوی نظام مند در جهت در دست گرفتن کنترل تعامل برای رسیدن به مقصود است. به همین جهت به این نوع عدولها، «عدولهای استراتژیک» یا راهبردی گفته می شود. عدولهای راهبردی موجب می شوند که طرف تعامل، دیگری را در وضعیتی قرار دهد که می خواهد و در نهایت به نفع اوست. این عدولها با استفاده از روشهایی مثل تشویق و ترغیب، ابراز احساسات و عاطفی کردن فضای تعامل، شوخی کردن و خارج کردن فضای تعامل از حالت جدی، تهدید طرف تعامل و یا حتی توهین و پرخاش و برانگیختن طرف مقابل به واکنش، انجام می شوند. مهارت در کارآیی در برگیرنده توانایی عدول از الگوی مورد انتظار و برقراری مبنایی جدید برای مفاهیم است. به بیان دیگر کارآیی به معنای داشتن تحرک و انعطاف در رفتار است. در نظام ارتباطی ایرانیان نشان دادن مهارت در هر دو کارکرد تناسب و کارآیی اهمیت دارد. اما در همه جامعه ها این طور نیست مثلاً در ژاپن بر تناسب تأکید زیادی می شود اما نسبت به کارآیی سوءظن وجود دارد.

۲. دو حوزه تقابل فرهنگی نمادین در زندگی ایرانیان نقشی اساسی ایفا می کند. حوزه اول تقابل میان درون و بیرون است و حوزه دوم تقابل میان سلسله مراتب و برابری. بحث درون و بیرون اهمیت زیادی در فرهنگ ایرانی دارد. این تقابل در فلسفه به صورت ظاهر و باطن و در زندگی خانوادگی به شکل اندرون و بیرون تظاهر می کند. باطن و اندرون جایگاه بیان عمیق ترین احساسات شخصی است و ظاهر و بیرون عرصه رویدادهای نسبتاً غیرقابل پیش بینی و احتیاط در اظهار نظر است. احساسی که فرد نسبت به موقعیت دارد، یعنی اینکه موقعیتی را بیرونی تلقی می کند یا درونی، امری است ذهنی و به عوامل گوناگون بستگی دارد.

سلسله مراتب و تعهدات مربوط به منزلت اجتماعی نیز در جامعه ایران

بسیار جدی گرفته می شود. افرادی که در جایگاه برتر قرار می گیرند، باید به حق به آن جایگاه ارتقاء پیدا کنند و با انجام تعهدات خود نسبت به زبردستان حمایت و احترام آنها را جلب کنند تا بتوانند جایگاه خود را حفظ کنند. زبردستان نیز متقابلاً با انجام وظیفه پیوند خود را با افراد خاصی که مقام بالا دارند حفظ می کنند.

در ایران در تقابل با روابط سلسله مراتبی، الگوی تعامل دیگری نیز دارای اهمیت است و آن هم رابطه برابری و صمیمیت است. این نوع پیوندها و روابط متضمن ایفای چنان تعهدات متقابل و سفت و سختی است که اغلب بر آوردن آنها ناممکن به نظر می رسد، اما به عنوان آرمانهای فرهنگی منبع الهام و هدایت رفتار است و افراد می کوشند تا به این الگو نزدیک شوند.

۳. بحث کلیدی و مهم دیگری که مؤلف مطرح می کند وجود دو الگوی ارتباطی در فرهنگ ایرانی است که با یکدیگر ارتباط عمیق دارند. نخست «زرنگی»: به نظر بیمن یکی از خصایل ایرانیان که ذکر آن بسیار رفته و آثار ادبی و حکایت های فراوانی در تأیید آن در ادبیات کتبی و شفاهی ایران دیده می شود، زرنگی است. زرنگی کنشی است که کنشگر زبردست به کار می بندد تا بر ادراک دیگران از یک موقعیت ارتباطی تأثیر بگذارد و آنها را به سوی تعبیر خاصی از رمزهای ارتباط که به نظر او در جهت درست و مصلحت است، سوق دهد. بیمن در اینجا تأکید می کند که برخلاف آنچه ممکن است در نگاه اول به نظر آید، زرنگی الزاماً به معنای پی گیری منافع شخصی نیست، شخص ممکن است از زرنگی در جهت تحقق اهداف نوع دوستانه و انسانی نیز سود جوید. اما واقعاً زرنگی چیست؟ و چگونه اعمال می شود؟ به نظر نویسنده شخص زرنگ در درجه اول می کوشد مانع تفسیر درست رفتارش توسط دیگران شود، یا اینکه عمداً آنها را به سمت سردرگمی در مورد رفتار خود سوق دهد. در واقع تاکتیک اول او این است که «مردم از کارش سر درنیاورند». در درجه دوم شخص زرنگ با تمام وجود تلاش می کند تا از انگیزه ها و اهداف پشت سر رفتار دیگران تفسیرهای درستی داشته باشد. به این ترتیب در واقع زرنگی نوعی الگوی ارتباطی است که معمولاً به موفقیت در ارتباط می انجامد (البته بیمن اشاره می کند که گاه ممکن است تأثیر معکوس داشته باشد) و نمی توان آن را جزئی از شخصیت ایرانیان به شمار آورد.

دومین الگوی مورد اشاره بیمن بی اعتمادی است. بی اعتمادی نقطه مقابل زرنگی است. شخص بی اعتماد فرض می کند که دیگران زرنگ هستند و نقش بازی می کنند و او اطمینان ندارد که بتواند به نیات و انگیزه های ایشان که ممکن است از او زرنگ تر باشند پی ببرد و چون به تعبیر قطعی پیامها دسترسی ندارد با احتیاط با دیگران برخورد می کند. این برخورد محتاطانه درست شبیه برخوردی است که با خبر بد می شود. شخص بی اعتماد آرام آرام جلو می آید و می کوشد تا انگیزه های واقعی خود را تا حد امکان پنهان نگه دارد.

۴. موضوع مهم دیگری که بیمن درباره الگوی تعامل ایرانیان مطرح می کند، موضوع تعارف است. به نظر او تعارف تجسم عملی و آیینی شده از فرادستی و فرودستی تعامل کنندگان است و کارکرد آن تثبیت و تأکید نقشهای فرهنگی تعریف شده است. هر بار که به یک جمع چای تعارف می شود، هر بار که عده ای می خواهند از در وارد شوند، هر بار که دوستانی در خیابان یکدیگر را

در ایران، در تقابل با روابط سلسله مراتبی، الگوی تعامل دیگری نیز دارای اهمیت است و آن هم «رابطه برابری و صمیمیت» است، این نوع پیوندها و روابط، متضمن ایفای چنان تعهدات متقابل و سفت و سختی است که اغلب بر آوردن آنها ناممکن به نظر می‌رسد



جدول شماره یک - الگوهای بنیادین تعامل ایرانیان

سطوح کنش (عرصه‌ها)	قطب الف	قطب ب
سطح کنترل‌کننده کنش	ظاهر / بیرون	باطن / اندرون
سطح اخلاق اجتماعی	حاکمیت شبکه	حاکمیت گروه
سطح اخلاق فردی	کم رویی (بیان محدود)	پررویی (بیان آزاد)
روابط منزلتی	سلسله مراتب	برابری و صمیمیت
رفتارهای خاص رایج در هر قطب	تعارف	پارتی بازی
جهت‌گیری غالب در هر قطب	زرنگی - بی‌اعتمادی	صمیمیت - اعتماد
شرایط سازگار با هر قطب	غیرقابل پیش‌بینی - رسمی	قابل پیش‌بینی - غیررسمی

می‌بینند و هر بار که میهمانان برای صرف شام به سوی میز یا سفره غذا می‌روند، همواره ارزیابی افراد از فرادستی و فرودستی نسبی خود به شکل آداب تعارف تکرار می‌شود. به نظر بیمن همین ویژگی است که بیش از هر عامل دیگری به زندگی اجتماعی در ایران رنگ و بوی خاصی می‌دهد و آن را از دیگر جوامع شرقی متمایز می‌سازد.

۵- همان‌طور که در روابط سلسله مراتبی میان نابرابرها تعارف اهمیت پیدا می‌کند، در رابطه صمیمی و میان برابرها پارتی بازی و دوره اهمیت دارد. دوره و پارتی بازی، آن‌طور که محققانی مثل زونیس و بیل گفته‌اند. فقط به طبقات بالا و امور سیاسی مربوط نمی‌شود بلکه در همه سطوح و در همه امور وجود دارد. در حقیقت نهادینه شدن روابط مبادله‌ای میان افرادی که خود را برابر می‌پندارند «دوره» را به وجود می‌آورد. رفتار حاکم میان این افراد همان پارتی بازی است. به نظر بیمن کارایی چنین سازوکاری منوط به آن است که افراد از رهگذر یک رشته تعهدات به صورت زنجیره‌ای به هم پیوند خورده باشند.

۶- در فصل چهارم مؤلف همه موارد فوق را در هم ادغام می‌کند و یک «الگوی اجتماعی بنیادی از تعامل میان ایرانیان» می‌سازد و مطرح می‌کند که در این الگو سه سطح (یا سه عرصه) وجود دارد و در هر سطح با دو گزینه متقابل (یک دوتایی) روبه‌رو می‌شویم. بعداً بیمن نشان می‌دهد که این الگوی کلی تعامل را می‌توان به همه ابعاد زبان (آواشناسی، واژه‌شناسی، نحو، معناشناسی و زیبایی‌شناسی) تعمیم داد. این الگو را ما در جدول شماره یک خلاصه کرده‌ایم:

مؤلف می‌گوید که اگر الگوی تعامل ایرانیان را یک پیوستار فرض کنیم، هر کدام از دو سوی پیوستار یک قطب را تشکیل می‌دهند و هرچند در عمل، الگوی تعامل، بین این دو قطب‌نویسان می‌کند ولی اگر بخواهیم هر قطب را در شکل مطلق آن خصلت‌یابی کنیم ویژگی‌های هر قطب در سه سطح قابل تشخیص است. در سطح عمیق‌تر ذهنی و فلسفی قطب الف با مفهوم ظاهر یا بیرون و قطب ب با باطن یا اندرون مشخص می‌شود. این دوگانگیها

## بحث درون و بیرون اهمیت زیادی در فرهنگ ایرانی دارد، این تقابل در فلسفه به صورت ظاهر و باطن و در زندگی خانوادگی به شکل اندرون و بیرون تظاهر می‌کند

موضوع کتاب حاضر، زبان‌شناسی است؛ علمی که به بررسی تعامل موجود میان زبان و زمینه‌ای که زبان در آن به کار می‌رود، می‌پردازد



ایرانیان هستند و بحث‌های زبانی در واقع فقط مصادیق و آثار آن روابط به شمار می‌آیند.

در فصل پنجم به صوت‌شناسی زبان فارسی می‌پردازد. در اینجا مؤلف مطرح می‌کند که میان ویژگی‌ها یا عوامل مؤثر در بافت‌سازی تعامل‌های اجتماعی در ایران و ویژگی‌های مربوط به تنوعات سبکی در نظام صوتی زبان فارسی تطابق آشکار و مستقیمی وجود دارد. سپس به طور مشخص به تغییرات صوتی که در زبان گفتاری ایرانیان به هنگام انتقال از موقعیتهای قطب الف به موقعیتهای قطب ب اتفاق می‌افتد، اشاره می‌کند. فرمول کلی چنین است که در موقعیتهای رسمی که در آن افراد تعامل‌کننده اشتراک زیادی با هم ندارند حداکثر تمایزات صوتی رعایت می‌شود. زیرا در اینجا اصل کم کوشی از جانب گوینده حاکم است. تعامل‌گر تا حد امکان کلمات را درست و کامل تلفظ می‌کند. افزون بر این، استفاده از کلمات بسیار و پرگویی برای ایجاد رابطه کارآمد ضروری است. پس در موقعیتهای قطب الف با حداکثر «افتراق یافتگی» و همین‌طور «حشو» روبه‌رو می‌شویم و برعکس در شرایطی که طرف‌های تعامل اشتراکات کافی دارند (یعنی در موقعیتهای قطب ب) اصل کم کوشی از جانب شنونده حاکم است. بنابراین در اینجا با حداقل افتراق یافتگی و «تمایز یافتگی» صوتی و «حذف» روبه‌رو می‌شویم. جدول زیر همین مطلب را خلاصه کرده است:

ریشه‌های عمیق در روح و فرهنگ ایرانی دارند. در سطح اجتماعی ما با دو نوع روابط مبتنی بر گروه اجتماعی یا شبکه اجتماعی با تعاریف شناخته شده آنها در علوم اجتماعی روبه‌رو هستیم. همین ویژگی‌ها در سطح فردی به صورت رفتار آزاد و بی‌قید و بند در شرایط قطب ب و رفتار خوددارانه با تأکید بر رفتارهایی مثل سکوت، کم حرف زدن، سر به زیر انداختن و بدن را سفت گرفتن و در شرایط قطب الف بروز می‌کند. اگر مدلی را که یمن از الگوی بنیادی تعامل ایرانی ارائه می‌کند با بحث‌هایی که پیش از این در کتاب آورده بود و ما در اینجا خلاصه کردیم مرتبط کنیم قسمت دوم جدول بالا را می‌توان ترسیم کرد.

همان‌طور که از جدول پیداست، قطب الف با روابط سلسله مراتبی یا منزلتهای نامساوی، رفتار توأم با تعارف، جهت‌گیری به سوی زرنگی یا بی‌اعتمادی و طبیعتاً شرایط غیرقابل پیش‌بینی و نسبتاً رسمی و برعکس قطب ب با روابط برابر و مبتنی بر صمیمیت، پارتی بازی، اعتماد و شرایط قابل پیش‌بینی و غیررسمی سازگاری دارد.

۷- از فصل پنجم به بعد نویسنده وارد عرصه خود زبان می‌شود. از آنجا که زبان‌شناس اجتماعی معنی را نه خاصیت کلمات بلکه یک فرآیند اجتماعی خلاق و مورد توافق قرار گرفته می‌داند، بحث‌های بالا را به هیچ وجه نمی‌توان مقدمه‌ای برای مباحث فصل‌های پنجم تا هفتم که به ساختار زبان فارسی می‌پردازند، به شمار آورد. در حقیقت بحث اصلی مؤلف همان مطالبی است که در بالا آمد و به نظر او اینها الگوهای بنیادین فرهنگی تعامل میان فردی در بین

## اگر پویایی و سیالی جامعه و فرهنگ ایرانی را بپذیریم، در آن صورت این پرسش مطرح می‌شود که آیا الگوهای تعاملی مورد بحث نویسنده مربوط به فرهنگ سنتی ایرانی است یا فرهنگ امروزی آن؟

### به نظر بیمن رسم تعارف تجسم عملی و آیینی شده فرادستی و فرودستی تعامل‌کنندگان است و کارکرد آن تثبیت و تأکید نقش‌های فرهنگی تعریف شده است

جدول شماره دو - اصول حاکم بر نظام صوتی در دو قطب تعامل	
موقعیت قطب الف	موقعیت قطب ب
اصل کم‌کوشی از جانب گوینده	اصل کم‌کوشی از جانب شنونده
حداکثر افتراق یافتگی و تمایزیابی صوتی	حداقل افتراق یافتگی و تمایز صوتی
صراحت کم	صراحت زیاد
حشو	حذف

به عنوان مصداق قاعده فوق، مؤلف به سازوکارهای حذف «ه»، «ا» و «ر» و تقلیل خوشه‌های صامت [دو صامت پشت سر هم] به یک صامت اشاره می‌کند و مثال می‌آورد.

۸- فصل ششم کتاب به واژه‌شناسی اجتماعی زبان فارسی اختصاص دارد. در اینجا استدلال مؤلف چنین بیان می‌شود که تغییرات سبکی در نظام ساخت واژه زبان فارسی نه از الزامات «دستوری بودن» بلکه از معیارها و موازین «تناسب» پیروی می‌کنند. از این رو کاربرد یک ضمیر به جای ضمیر دیگر موجب تفاوت دستوری نمی‌شود بلکه تناسب میان شکل گفتار و ماهیت بافت تعامل را تغییر می‌دهد. مثلاً در موقعیتهای قطب الف، یک الگوی بنیادی مهم رفتار تعارف است و تعارف مبتنی است بر سازوکار بالا بردن منزلت دیگران و پایین آوردن منزلت خود. پس رمزگان مورد استفاده در تعارف باید عناصری برای بالا بردن منزلت دیگران یا پایین آوردن منزلت خود داشته باشد.

در زبان تعارف از افعال و ضمایری استفاده می‌شود که نهایتاً یک معنا دارند، اما کاربرد هر یک حد معینی از منزلت را برای طرفین تعامل تعیین می‌کند. مثلاً فعل بسیط دادن فقط در موقعیت قطب ب و وقتی برابری و صمیمیت در کار است می‌تواند به کار رود، اما در موقعیت رسمی یا نابرابر تعامل‌گیری که می‌خواهد طبق قاعده تعارف منزلت خود را پایین بیاورد، از فعل تقدیم کردن در مورد عمل خود و از افعالی مثل لطف کردن، مرحمت کردن یا محبت کردن برای طرف مقابل تعامل استفاده می‌کند تا منزلت او را بالا ببرد.

بیمن در این فصل مثالهای بسیار زیبایی از سلسله مراتب منزلتی موجود در افعال فارسی می‌آورد. مثلاً نموداری که در صفحه ۱۹۹ کتاب آمده ۸ سطح منزلتی مربوط به فعل آمدن را نشان می‌دهد. در مورد ضمایر نیز مؤلف سلسله مراتب مفصلی را تشخیص می‌دهد که در مورد اول شخص، از شما تا جنابعالی یا سرکار و حضرتعالی ارتقا می‌یابد و برعکس در مورد تعارف‌کننده از من به طرف بنده و بالاخره چاکر و نوکر و جان‌نثار سقوط می‌کند.

۹- فصل هفتم به نحوشناسی اجتماعی اختصاص یافته است. بیمن مطرح می‌کند که «نظام زبان» را فقط می‌توان به صورت «نظام کاربرد زبان» فهمید که ساختار زبان و ساختار بافت را در ارتباط با هم بیان می‌کند و از این دیدگاه دو حوزه برای شناخت و توصیف نحوشناسی اجتماعی ارتباط میان ایرانیان قابل تشخیص است: یکم کارکردهای عملیاتی (شاید بهتر است

بگوییم وظایف عملیاتی) سازنده ساختار گفتگو (rational functions- op). وظیفه کارکرد عملیاتی پیشبرد تعامل است. گوینده در تمام مراحل ارتباط مجبور است باتوجه به بافت فرهنگی ارتباط همواره مراقب عملیات زبانی خود باشد. ترجیح دادن یک صورت زبانی به یک صورت زبانی دیگر، پیش دستی در گفت‌وگو، و پیروی از توالیهای خاصی، همه عملیات زبانی - فرهنگی‌اند و نحوه استفاده از کلمات و جملات را در تعامل تعیین می‌کنند. فرض می‌کنیم شخصی وارد مغازه می‌شود، مغازه‌دار صدلی را جلو می‌آورد و به او می‌گوید بفرمایید. شخص وارد شده با گفتن «زحمت نکشید» و گفتن عبارت «با اجازه» می‌نشیند و تعامل ادامه پیدا می‌کند. در این گفت‌وگوها الگوهای معینی وجود دارد که گاه به صورت جفتهای متوالی است. مثلاً - فرمایشی ندارید؟ - نه، عرضی ندارم که در تناسب و یا کارایی گفتار مؤثر است. پس نحو یک گفتار را باتوجه به پویایی این کارکردهای عملیاتی می‌توان فهمید و نه فقط با ساختار جملات. حوزه دوم فحوای کلی کلام (Pattern configuration) است (در کتاب اصطلاح ترکیب‌بندی شکل کلی پیام به کار برده شده است) فحوای کلی کلام را می‌توان ترکیب سازگار عناصر ارتباطی دانست که در مجموع رویداد ارتباطی را می‌سازند. این مجموعه به نظر بیمن یک گشتالت نظام‌مند به وجود می‌آورد که تعبیر عناصر منفرد در پرتو آن طرح کلی انجام می‌شود. مثلاً بررسی نحوه ساخت‌بندی شوخی نشان می‌دهد که هیچ عنصر منفردی از گفتار یا رفتار به خودی خود خنده‌دار نیست. در شوخی شکل‌بندی شرایط به نقطه‌ای می‌رسد که تضاد به وجود آمده میان عناصر جدید و عناصر موجود در ساختار تعاملی، شوخی را تلقی شود.

۱۰- هر چند عنوان فصل آخر کتاب، زیباشناسی تعامل ایرانیان است، اما مهم‌ترین بحثی که در این فصل مطرح می‌شود مربوط به نقش جادویی فن بیان و زبان در تعریف جدید از شرایط اجتماعی و به دنبال آن دگرگون کردن این شرایط است. مثالی که دکتر بیمن می‌آورد کاربرد زبان در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷ است. استدلال او چنین است: تردیدی نیست که انقلاب ریشه در مشکلات و معضلات واقعی اقتصادی و سیاسی فراروی ملت ایران، داشت اما روحانیون این مسائل و مشکلات را در خطابه‌های خود به اموری نمادین و بسیار عمیق تبدیل کردند. سخنوری انقلاب توانست توجه افراد را به این حقیقت جلب کند که فضای فرهنگی ایران خود یک باطن درونی است که تنها با حذف کامل عوامل فاسد بیرونی همچون تفکر، ارزشهای فرهنگی و آداب و رسوم غربی می‌توان آن را اصلاح کرد. از سوی دیگر در الگوی بنیادی فرهنگ ایرانی (همانطور که در صفحات پیشین آمد) روابط سلسله مراتبی به عنوان هنجار پذیرفته شده است. ضرورتی ندارد که فرودست بودن نسبت به فرد دیگر ننگ محسوب شود، مگر فردی مستحق فرودست بودن نباشد و فرودستی به زور به او تحمیل شده باشد.

نکته مهم به نظر بیمن در این است در انقلاب ۵۷ در هیچ جا اصل و اساس مفهوم سلسله مراتب به چالش گرفته نشد، بلکه بحث بر سر مبانی بود که بر اساس آن شخص می‌تواند جایگاهی بلند مرتبه به دست آورد و آن را حفظ کند. خطابه‌هایی که بر علیه شاه مخلوع ایراد می‌شد منحصرأ حول این

## بعضی شیوه‌های عملی که مؤلف به آنها اشاره می‌کند، ممکن است در ایران رایج باشند، اما الزاماً تأیید فرهنگ را ندارند و درست و اخلاقی محسوب نمی‌شوند

### آیا تغییر در گفتمان علت تغییرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که زمینه ساز تحولات بزرگ اجتماعی می‌شوند یا آن تغییرات، زمینه را برای تغییر در گفتمان ایجاد می‌کنند؟

محور بود که دولت او در انجام وظیفه‌اش به عنوان بالاترین مقام در سلسله مراتب اجتماعی ایران قصور کرده است. هنگامی که معانی و بیان جهان نمادین انقلابی پذیرفته شد، دیگر فرصت و مجالی برای شاه و رژیمش باقی نماند. او به معنای واقعی از ساحت فرهنگی ایرانیان طرد شده بود. به نظر مؤلف این ماجرا نشانگر یک چشمه از قدرت نمایی فن بیان در پیشینه فرهنگی ایرانیان بود. نمونه‌ای خارق‌العاده از جادوی زبان. به نظر او این حادثه یک استثنا نبود. در تعامل اجتماعی ایرانیان این نوع عملکرد جادویی به وفور مشاهده می‌شود. با کاربرد متفاوت ضمائر و افعال روابط منزلت دگرگون می‌شود و برای مردم این امکان به وجود می‌آید که انجام برخی تعهدات اجتماعی را بر دوش افراد قرار دهند که بدون بهره‌گیری از نظام زبانی امکان نداشت تسلیم آن شوند و این است جادوی زبان که به نظر بیمن ایرانیان در کاربرد آن استادند.

#### نقد کتاب:

در آنچه گذشت مدعاهای اصلی نویسنده کتاب «زبان، منزلت و قدرت در ایران» مطرح شد. اما نقد این داعیه‌ها آن طور که باید و شاید در اینجا ممکن نیست به این دلیل که ما در ایران در این زمینه کمتر کار کرده‌ایم و بهتر است نقد اساسی این نوع آثار را به زمانی وانهیم که در این زمینه (به ویژه به شکل میان فرهنگی) دانش کافی فراهم آورده باشیم. از این رو در سطرهایی که پس از این خواهد آمد، به جای نقد دقیق کتاب به زاویه‌هایی اشاره خواهیم کرد که احیاناً از آن زوایا می‌توان کتاب دکتر بیمن را مورد بحث و گفتگو قرار داد و به نقد کشید.

یکم: تعارف فقط در موقعیتهای بیرونی به کار نمی‌رود، بلکه در روابط صمیمی هم گاه تعارف وجود دارد. در این موقعیتهای هم هر طرف سعی می‌کند منزلت طرف مقابل را بالا ببرد و موقعیت خود را پایین آورد. در حالی که اساساً رابطه از نوع برابر است و سلسله مراتب در آن مطرح نیست. دوم: بنابراین می‌توانیم بگوییم که تعارف می‌تواند غیر از تأکید بر منزلت افراد کارکردهای دیگری از قبیل تأکید بر روابط دوستانه، ایجاد فضای دلپذیر، احترام‌آمیز و خوشایند برای روابط انسانی، تقویت روابط برابر متقابل، تنظیم رابطه میان نسله‌ها و جنسها و جلوگیری از پرخاشگری و خشونت و به طور خلاصه تقویت همبستگی اجتماعی داشته باشد.

الف - اولین زاویه‌ای که می‌تواند راه را به روی نقد کتاب بیمن بگشاید، بحث حد تعمیم مشاهدات است. البته این گفتگویی قدیمی است که همواره میان انسان‌شناسان و بعضی عالمان اجتماعی دیگر (از جمله جامعه‌شناسان) در جریان بوده است. مشاهدات نویسنده مشاهدات مهم و عمیقی هستند، اما همواره در ذهن خواننده تردیدهایی در باب حد تعمیم آنها برمی‌انگیزند. مثلاً آیا زرنگی واقعاً یک پدیده فرهنگی ایرانی است و حتی در ملل همسایه ما نیز یافت نمی‌شود چه رسد به ملل اروپایی؟ نمی‌شود میان گرفتن امتیاز از طریق بالا بردن منزلت حریف در جادوی «گفتگو» و دقیق نبودن نقشها در یک سازمان اداری کمتر توسعه یافته (مثلاً آن طور که پارسونز در بحث متغیرهای الگویی خود مطرح می‌کند) رابطه‌ای یافت؟

سوم: اغراق‌آمیز بودن تعارف الزاماً به معنای غیرصادقانه بودن آن نیست. بنابراین وقتی به مهمان گفته می‌شود که «منزل خودتان است، قطعاً به این معنا نیست که صاحبخانه مالکیت خانه‌اش را به مهمان واگذار می‌کند، اما احتمالاً به این معناست که صاحبخانه از ملاقات شما در خانه‌اش خشنود است و در بدبینانه‌ترین حالت حتی اگر از ملاقات شما خوشحال نباشد به دلیل نزاکت و ادب با شما خوش رفتاری خواهد کرد.

از سوی دیگر، بعضی شیوه‌های عملی که مؤلف به آنها اشاره می‌کند، ممکن است در ایران رایج باشند اما الزاماً تأیید فرهنگ را ندارند یعنی درست و اخلاقی محسوب نمی‌شوند. آیا با وجود این می‌توان آنها را جزو بنیادهای ملی تعامل در ایران دانست؟

چهارم: مردم تعارف را به دروغ و راست تقسیم می‌کنند. به نظر می‌رسد که در تعریف کارکردهای آن نیز باید به میزان وابستگی هنجار تعارف با ارزشهای پشت سر آن یعنی فروتنی و احترام به دیگران توجه داشته باشیم. مثل بسیاری از الگوهای تعامل دیگر، تعارف هم برای سودجویی و در قالب چاپلوسی به کار رفته است و هم برای تقویت همبستگی اجتماعی میان اعضای یک فرهنگ یا جامعه. تعریف دکتر بیمن از تعارف نقش انسجام بخش آن را مورد غفلت قرار می‌دهد.

بعضی شیوه‌های دیگری که مؤلف به آنها اشاره می‌کند، نمونه‌هایی از کوشش خردمندانه یک اجتماع یا گروه اجتماعی برای قرار گرفتن در موقعیتهایی است که در تعامل با گروههای قدرتمند «دیگر» بیشترین میدان مانور را در اختیار گروه قرار دهد (مثل ابهامی که اهالی روستای گواکی عمداً در مورد اینکه چه کسی کدخداست ایجاد می‌کردند تا دست خود را برای

پنجم: برای اینکه تأثیر تعارف را در تلطیف فضای تعامل بفهمیم، می‌توانیم رفتار شهروندان امروز تهرانی را (به ویژه هنگام رانندگی) که از هر گونه تعارف خالی است، با شیوه تعامل مردم در شرایطی که الگوهای روشن تعارف در آنها به اجرا در می‌آید (مراسم ترحیم، ازدواج و...) مقایسه کنیم. ششم: میان موقعیتهای بیرونی و «درونی» مرز روشنی نمی‌توان ترسیم کرد. در وسط پیوستار موقعیتهای بسیاری وجود دارد که در آنها هر دونوع

## اگر ایرانیان در مواقعی از الگوهای تعامل خردگرایانه پیروی می‌کنند، چرا این الگوها، الگوهای بنیادین تعامل ایرانیان به شمار نمی‌آیند؟

رابطه دیده می‌شود. در همه این موارد ممکن است تعارف به کار آید. به نظر می‌رسد هر چه رابطه بیشتر به بیرون تعلق داشته باشد، تعارف از محتوای همبستگی زایی خالی شده و بیشتر نقش تنظیم پویایی سلسله مراتب منزلتی را ایفا می‌کند و در خدمت منافع از پیش اندیشیده طرفین تعامل قرار می‌گیرد. ج - منظور از این که پارتی بازی، دوره، تعارف و سلسله مراتب را الگوهای تعامل بنیادی ایرانیان بدانیم چیست؟ آیا منظور این است که این الگوها همواره در این جامعه غالب بوده است؟ آیا الگویی برای رفتار مسئولانه و اخلاقی، خردگرا و عام‌گرا هم در این فرهنگ وجود داشته است یا خیر؟ و اگر بوده است چه ویژگی‌هایی داشته است؟ اگر ایرانیان در مواقعی از الگوهای تعامل خردگرایانه پیروی می‌کنند، چرا این الگوها، الگوهای بنیادی تعامل ایرانیان به شمار نمی‌آیند؟ و به طور کلی نسبت میان عقلانیت و این الگوها چگونه است؟

د - آیا جامعه ایرانی و فرهنگ ایرانی پدیده‌ای ایستاست و یا در حال تحول و گذر. و اگر پویایی این فرهنگ را بپذیریم، این پرسش مطرح می‌شود که آیا الگوهای بنیادی مورد بحث، مربوط به فرهنگ سنتی ایرانی‌اند یا فرهنگ امروزی آن. آیا گسترش حوزه رفتار خردگرایانه (هدفمند و ثانویه) که با رشد و تفوق نظام اجتماعی مدرن سرمایه‌داری و گسترش اقتصاد پولی و شهرنشینی همبستگی دارد، الگوهای بنیادی را دگرگون می‌کند یا ربطی به آنها ندارد؟ حداقل در یک مورد می‌توان در عمومیت الگوهای بنیادی مناقشه کرد. بیمن می‌نویسد که در انقلاب ۵۷ مردم رابطه سلسله مراتبی را نفی نکردند، بلکه شایستگی آنکه رأس سلسله مراتب را اشغال کرده بود، نفی کردند. شاید این مطلب در مورد تعداد قابل توجهی از مردم کم سواد درست باشد، اما در همان زمان (و به میزان بیشتر هم اکنون) افراد تحصیل کرده‌تر و مدرن‌تر، خواهان برابری و جمهور بودند و هستند و فقط ارباب عادل نمی‌خواستند و نمی‌خواهند. می‌توانیم بگوییم اینان تحت تأثیر فرهنگ غیرایرانی هستند و همچنین می‌توانیم بگوییم الگوهای بنیادی تعامل ایرانیان در حال دگرگونی است. به نظر می‌آید نگاه دوم برای ما مفیدتر باشد. ه - و آخرین مطلب اینکه در همه خیزش‌های اجتماعی تعریفی دوباره از شأن و منزلت حاکمان در قالب گفتمان جدیدی مطرح می‌شود. اما آیا تغییر در گفتمان علت همه تغییرات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی است که زمینه ساز تحول اجتماعی می‌شوند یا آن تحولات زمینه را برای تغییر در گفتمان ایجاد می‌کنند. البته که همه این عوامل با هم ملازمه دارند و با هم عمل می‌کنند اما اگر دلایل عینی برای نارضایی و نهادهای واقعی برای مبارزه‌جویی سیاسی وجود نداشته باشد، صرفاً با جادوی کلمات و تعریف دوباره از شأن و منزلت حاکمان نمی‌توان تغییر سیاسی ایجاد کرد و آیا نشانه‌هایی از شکست نظریه «جادوی زبان» در عرصه سیاست را نمی‌توانیم دوروبر خود ببینیم.

پی‌نوشت:

\* نگارنده مقاله، برای روشن‌تر کردن بحث خود، شش موقعیت فرضی را در زمینه تعارف به عنوان شاهد مثال می‌آورد که به دلیل محدودیت حجم نشریه، از این مقاله حذف شد، اما در آرشیو نشریه موجود است. (کتاب ماه علوم اجتماعی)



- خرد، عدالت و نوگرایی  
- استیون وایت  
- محمد حریری اکبری  
- قطره  
- ۱۳۸۰، ۳۲۲ صفحه، ۲۲۰۰ نسخه،  
۱۸۰۰ تومان

خرد، عدالت و نوگرایی در شش فصل تنظیم شده که به نوگرایی و نظریه انتقادی در آرای هابرماس پرداخته است. چنانکه می‌دانیم هابرماس نظریه انتقادی‌اش را متوجه دو هدف عمده کرده که عبارت‌اند از: اثبات‌گرایی و مارکسیسم جزمی. او درست به مانند دیگر فرانکفورتیه‌ها، تلاش می‌کند تا اندیشه‌های بیان شده توسط مارکس را مورد بازنگری قرار دهد، اما مانند مارکس هنوز به مفاهیم «کار» و «زبان»، به عنوان عامل تمایز میان انسان و حیوان نگاه می‌کند. اما تعریفی که هابرماس از کار دارد، به عنوان «کنش عقلانی هدفمند» مفهومی فراگیرتر از آن چیزی است که مارکس گفته است. شاید تفاوت‌های هابرماس از همین جا شروع شود. در حالی که مارکس، کمتر به افراد مجزای طبقه می‌اندیشید، هابرماس روی فرد انسان تکیه دارد و معتقد است که جامعه از دگرگونی افراد به وجود می‌آید. توجه هابرماس به فرد در جامعه چنان است که او، حتی تفکر انتقادی‌اش را نیز، در گرو مدل ارتباطی بین افراد جستجو می‌کند. به همین علت است که او مفهوم زبان را پیش می‌کشد و عقیده دارد که مفهوم زبان، چیزی فراتر از ابزار است و فرد توسط آن می‌تواند محیط خود را تغییر دهد، نه آن که از زبان فقط به عنوان عامل انفعالی استفاده کند.

چنانکه استیون وایت نیز، بارها در کتابش آورده، هدف هابرماس، از معطوف ساختن توجه خود به زبان، روشن ساختن این موضوع است که چگونه کنش متقابل زبانی رایج در خود، عقلانیتی را می‌سازد که قابل فرو کاستن به ساختهای راهبردی یا زمینه‌ای نیست. او به مدل ارتباطی بین افراد جامعه اندیشید، ارتباطی که به قصد معرفی کردن چیزی در جهان، بیان کردن منظوره‌های گوینده و برقرار ساختن روابط مشروع بین اشخاص صورت می‌گیرد. به این ترتیب اگر قرار باشد دو طرف مدل ارتباطی، بتوانند به شیوه‌ای گفته‌هایشان را به کار گیرند تا فهمی را که برای حفظ کنش متقابل لازم است پدید آورند، باید روی تک تک حالت‌های زبان، تسلط داشته باشند. سپس هابرماس سؤالی را مطرح می‌کند که بسیاری از جمله لودویک ویتگنشتاین نیز به آن اشاره کرده‌اند: زبان معمولی به هماهنگی کنشی که برای حیات اجتماعی ضرورت دارد دقیقاً چه کمکی می‌کند؟ البته استیون وایت اشاره‌ای به ویتگنشتاین نمی‌کند و به جای آن به جان سیدل و ژاک دریدا می‌پردازد. در صورتی که گمان می‌رود، مدل ارتباطی زبان محور هابرماس، به ویتگنشتاین نزدیک‌تر باشد.

به این ترتیب آخرین بازمانده مکتب فرانکفورت، با بازخوانی آثار مارکس، تلاش می‌کند تا مفهومی‌های کار و زبان را وارد حیطه‌های جدیدی کند و از گذر آن به نظریه انتقادی متفاوتی برسد که دیگر آنچنان به شدت پوزیتیویسم را نقد نمی‌کند و جهان را متشکل از افرادی می‌بیند که در کنش و واکنش خود، به آن شکل می‌دهند.

سجاد صاحبان زند